

اشعار شیوا

(در رد بهائیت)

آیه الله محمد جواد صافی

به سفارش

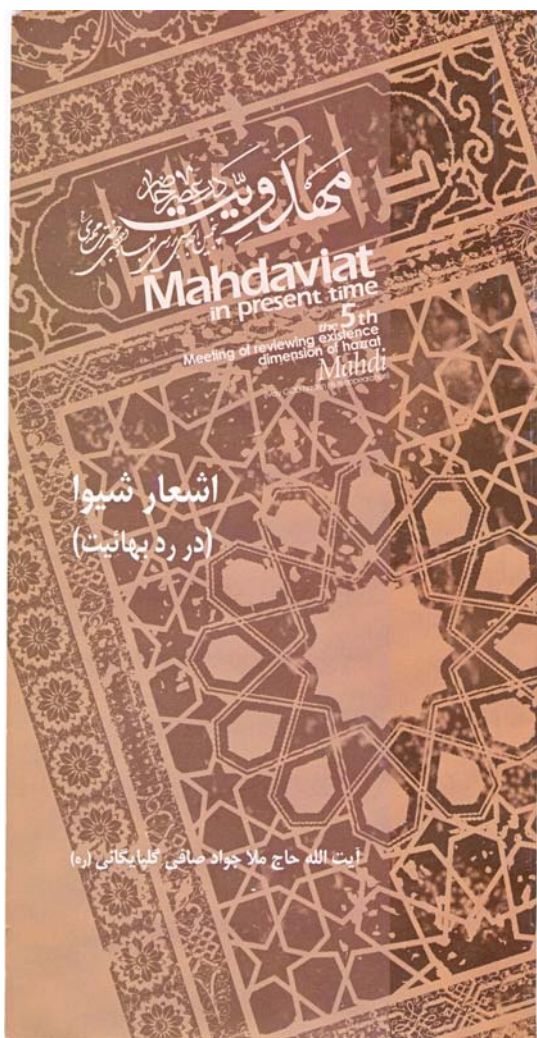
دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی

الحمد لله رب العالمین والصوة والسلام علی خیر خلقه واشرف انبیاء محمد وآله الطاهرین. سیمابقیه
الله فی الارضین وخاتم الاوصیاء المرضیین وقائم الخلفاء القدیسین مولینا وسیدنا الحجة بن الحسن
العسکری ارواح العالمین فداه.

کتابخانه مرجع بهائیت شناسی

www.bahaibooks.blogfa.com





اشعار شیوا

(در رد بهائیت)

آیه الله محمد جواد صافی

به سفارش

دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی

الحمد لله رب العالمين والصوه والسلام على خير خلقه واشرف انبياء محمد وآله الطاهرين. سيما بقيه الله في الارضين وخاتم الاوصياء المرضيين وقائم الخلفاء القديسين مولينا وسيدنا الحجة بن الحسن العسكري ارواح العالمين فداه.

به نام خدا
اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوَلِيَّكَ الْفَرَجَ

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismيران.com

با سلام

تدبیر و ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

در ضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismيران.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد. و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد. امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismيران@bahaismيران.com

bahaismيران@gmail.com

info@bahaismيران.com

bahaism\@yahoo.com

مقدمه

به قلم آیه الله صافی گلپایگانی

برارباب بصیرت واطلاع پوشیده نیست که دول استعماری برای استعباد ونگاهداری قدرت و حکومت خود در میان سایر ملل پیوسته به انواع تحریکات و دسایس خائنه توسل می جویند و برای آنکه ملتهای بزرگ و باریشه رابه کلی از هستی و شخصیت ساقط کنند و روحیه استقلال طلبی و علاقه به ترقی را در آنها ضعیف نمایند و با کمال آسانی آنان را زیر سلطه و نفوذ خود در آورند؛ بوسیله دستهای ناپاک خیانتکارانی که مزدوری و خدمتگذاری آنها را برای رسیدن به مطامع پلید مادی از جان و دل قبول کرده اند، در زیر هزاران پرده، مقاصد و سیاستهای خود را انجام می دهند.

به ویژه ملت اسلام بیشتر از سایر ملل مورد این گونه تعرضات و تحت فشار این سیاستهای مرموزانه واقع شده است. زیرا بر همه روشن است که هرگاه مسلمانان دنیا که عده و جمعیتشان در حدود چهار صد میلیون و یک قسمت عمده از مناطق معموره و سرزمینهای زرخیز و معادن بزرگی را که در زندگی دنیای کنونی جزء مواد اولیه مورد احتیاج و ضروری بشر به شمار می رود، صاحب و مالکند، در سایر تعلیمات اسلامی بیدار و هشیار و متحد شوند؛ دست غارتگران را از غارت و یغمای این همه سرمایه و مواد حیاتی کوتاه می نمایند و محققان و دیرایان موضوع عملی شده و هر روز به عصر اتحاد و نهضت اسلامی و پیروزی نهائی و دنیائی که ملل اسلام در زیر پرچم لاله الا الله بزرگترین ملت های زنده را تشکیل دهند نزدیکتر می شوند و ان شاء الله یک حرکت و قیام اساسی بزرگ که ارکان آن بر پایه برادری دینی و توحید کلمه قرار داشته باشد در جامعه اسلامی به هدایت تعالیم عالیه قرآن مجید بوجود خواهد آمد.

آری، کسانی که دیدند از یک ملت عقب افتاده فقیر و وحشی تنهادر سایه تعلیمات اسلام در مدت کوتاهی که از یک ربع قرن تجاوز نکرد، بزرگترین ملتهای پابه عرصه وجود گذارد و عظمت و قدرت و علم و فرهنگ و اتحاد و اخلاف و مساواتشان دنیا را متوجه آنها ساخت؛ حق دارند که امروز از اتحاد و بیداری مسلمانان و توسعه فرهنگ و اخلاق اسلامی در بیم و هراس باشند. آن تعالیم و قواعدی که آن مردم وحشی رابه اوج مجد و شوکت

وفضیلت رسانید بهتری می تواند جمعیت های بزرگ را که در همه اقطار عالم در خور خود مدنیتهای قابل توجه دارند، تحت نفوذ گرفته و برای یک جنبش ونهضت اسلامی که عالمگیر شود مهیا نماید. باین ملاحظات دشمنان اسلام می کوشند که با فروختن آتش نفاق واختلاف، مسلمانها را سرگرم مشاجرات بیهوده نموده و از توجه به حقایق اسلامی وتفکر در سرارتقاء گذشتگان واسلاف خویش، و پیدا کردن علل عقب افتادگی ها باز دارند؛ می کوشند تا مسلمان ها را متشتت و پراکنده سازند تا بتوانند بر آنها حکومت واقائی کنند. به بهانه تشکیل احزاب ومسلک بازی از راه تشدید وتجدید تعصبات قومی ونژادی، ودعوت به وطن دوستی واز همه رسوایان از راه ابداع دین ومذهب سازی؛ جمعیت ها را از متفرق می کنند. نتیجه این تحریکات وسیاست هاهمین تجزیه هاو تعصبات قومی وتکثیر حکومتهای ضعیفه وامیرنشینان کوچک است که همه در تبعیت از دول قویه ونظریات آنها تسلیم محض هستند.

نمی گویم پیدایش تمام مسالک سخفیه ومذاهب باطله وعلت ظهور این همه اشخاصی که تاکنون ادعای مهدویت کرده اند فقط تحریک دیگران بوده است؛ زیرا بسیاری رابه شهادت تاریخ، دعاوی نفسانیه وحب جاه وریاست باعث شده است. بلکه می خواهم بگویم افرادی که این اواخر در شرق پیدا شدند، یا مولد سیاستهای بیگانه هستند و یا از طرف آنها حمایت وپشتیبانی شده اند. پیدایش این مذهب های رسوا که بی مایگی آنها بر همه اهل اطلاع معلوم است وصاحبان آنها را نباید در ردیف متنبیان ومتمهیدیان وشیادان هم قرار داد، با سیاست هاو خیانت های دشمنان اسلام کاملار تباط دارد. همه را آنها اداره می کنند وهمه از آنها مواجب می گیرند. والا آقاخان محلاتی را که بردولت ایران یاغی بود چرا به هندوستان دعوت می کنند؟ احمد قادیانی چرا در آنجا قیام کرد؟ چرا باید از مکتب شیخیه ومخصوصا سید کاظم رشتی -یکی از روسای آنها- چند نفر مانند سید محمد همدانی وسید ولی اصفهانی متولدند شاگردان شیخ احمد احسائی ومیرزا طاهر حاکا اصفهانی شاگرد سید کاظم رشتی وشاخه مهدی قزوینی شاگرد دیگر او وشاگرد دیگرش میرزا علی محمد شیرازی که بعدا معروف به باب شد، ادعای مهدویت کنند؛ وشاگرد دیگرش حاج کریمخان ادعای رکن رابع کند؟ متمهیدی سودانی را چه کسی برانگیخت ویوسف خواجه کاشغری که ادعای امامت داشت وبیست ونه هزار قشون از ترکمن ها ترتیب داد چرا قیام کرد؟ خلاصه این مسلک وحزب بابیگری وبهائیگری که هیچ چیز غیر از حقه وشیادی در آن نیست از کجا درآمد؟ چرا دولت تزار روس از آنها حمایت کرد وکنسولشان در اصفهان از آنها طرفداری نمود؟ چرا بعدا در فلسطین به عباس افندی از طرف مأمورین انگلیسی لقب سری داده شد؟

خوشبختانه امروز همان سیاست های برده اند که بابیگری وبهائیگری نمی تواند عامل اجراء مقاصدشان باشد وبقدری اینها مفتضحند که هر کس هم بخواهد آنها را اسباب دست قرار دهد مفتضح می گردد. ایرانیان از این دسایس ونیرنگ ها آگاه شده وهر روز بیشتر ملتفت می شوند، چنانچه مطالعه تاریخ همین فرقه بابی وبهائی

وازلی (که هر سه فرقه باهم دعوی دارند) در ایران این مطلب را معلوم می سازد. زیرا بیش از یکصد سال است که اینها دعوی امامت و پیغمبری و خدائی و هر چه دلشان خواسته داشته اند. اگر یک قرن پیش مردم بخاطر بی اطلاعی از نظریات شوم این فرقه نمی دانستند که این خدایان و پیغمبران که نمونه آنها شوقی افندی است تا چه حد نالایق و آلوده دامن هستند؛ امروز حتی نفرات معدودی که در این مسلک بصورت ظاهر باقی مانده اند به حقیقت مقصد باب و بهاء پی برده و فهمیده اند که اینها می خواسته اند در لوای مذهب سازی، سیاست مآبی نموده و با همکاری دشمنان اسلام و استقلال کشور ایران، به مقاصد پست حیوانی برسند تا شوقی افندی بتواند با فرزندان بیچاره همان فریب خورده ها، مشغول عیاشی باشد. امروز همه شاگردان مدارس و فارغ التحصیل های این کشور خود را به مراتب از شوقی افندی که بهائیان او را ولی وقت می گویند، عالم تر و فهمیده تر می شمارند. دیگر کسی به این دامها نخواهد افتاد. آن روز افرادی چون آقایان آیتی و نیکو که در این بساط حيله وارد گشته و از اسرار و رسوائیهای کارشان با خبر گشته اند؛ برای نشر حقایق و معرفی این طائفه و کشف حیل قلم برداشته و سه جلد کتاب کشف الحیل و سه جلد فلسفه نیکو و دو جلد ایقاع و کتاب های دیگری نوشتند. همچنین دانشمندان دیگری مانند مرحوم شیخ محمد محلاتی کتاب یار قلی و دیگری نیز کتاب دزد بگير و بز بگير را تألیف نمودند. امروز هم بسیاری از این گونه کتاب ها ذهن مردم را نسبت به بهائیت روشن نموده و انتظار می رود که معدودی هم اگر در غفلت باشند با مطالعه این کتابها از نادانی نجات یافته و این فساد از میان برداشته شود.

یکی از مردان بزرگوار که همواره در راه هدایت مردم و نشر حقایق و احکام، و خدمت به فرهنگ اسلامی و مبارزه با دسایس و مجاهده با دشمنان دین و مفسدين تلاش خستگی ناپذیری نموده، حضرت آیه الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی (تاریخ ولادت: 1278 ه. ق / تاریخ رحلت: 1377 ه. ق) است که قریب شصت سال برای هدایت جامعه و مبارزه با بی دینان، متحمل انواع زحمات شده است. از جمله خدمات ایشان تصنیف کتاب های جامع و سودمندی در اصول دین و معارف اسلامی و اخلاق، همچون مصباح الفلاح و نفایس العرفان است.

یکی از آثار مختصر ایشان، کتاب اشعار شیوا (در رد بهائیت) که از سوی دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه منتشر گردیده است؛ به خوانندگان محترم تقدیم می شود. معظم له در کتابهای دیگر خود به ویژه مبحث امامت جلد دوم نفایس العرفان بطور تفصیل بطلان بهائیت و سایر متهمدیان را آشکار ساخته اند. در این اثر، مختصری از احوالات این طایفه و جواب شبهات بی پایه آنها را در ضمن اشعار انشاء نموده اند.

والسلام علیکم ورحمه الله

لطف الله صافی گلپایگانی

منعمی را شکرافزون از شمار
که ز فیض او خرد شد آشکار
دادزب آفرینش از خرد
واز خرد کرد آدمی را اختیار
از خرد گردید تحصیل شرف
شد خرد بر عزت و شوکت مدار
زاد عقب از خرد گردید جمع
عیش دنیا از خرد شد برقرار
شد خرد شمع طریق معرفت
شد خرد ره سوی قرب کردگار
ای خوش آنکورفت در حصن خرد
یافت از هوش طبیعی اعتبار
رست از بندها و اقال و قیل
بست دل در عقل فطری استوار
گرچه ناشد بی خرد کس آدمی
ورنه از او فتنه ها آید به بار
نیک آموز از بیاموزی همی
تا ملک باشد تورا آمرزگار
نه ز روی وهم و تسویلا نفس
پشت پا بر شرع زن بوجهل وار
امر باطل یافت از نقص خرد
یا زوهم و سفسطه رنگ و نگار

یازراه اعوجاج وشبهه ای
که نماید مردکی ابلیس سار
زین سبب گشتند بعضی احمقان
منکر مهدی سلیل هفت وچار
حجت یزدان امام منتظر
سروردوران شه گیتی مدار
مهدی موعود سبط مصطفی
خسرو مسعود فخر روزگار
داور کون ومکان قطب زمان
شبل حیدر مصطفی رایادگار
قائم آل محمد آنکه هست
بروجودش قائم این نیلی حصار
آنکه آیاتش (1) فزون شد از حساب
بروجودش نص قاطع بی شمار (2)

(1- معجزات و خوارق عادات منقوله از آن حضرت از حد توأتر خارج بلکه معجزات و آیات آن بزرگواران در هر یک از زمان حضرت عسگری علیه السلام و غیبت صغری و کبری بتواتر معنوی ثابت و مسلم است و برای کسی که مختصر مراجعه به کتب احادیث و تواریخ نماید جای تردید باقی نخواهد ماند.)

(2- نصوص و اخبار معتبر که دلالت بر تعیین آن جناب و اینکه فرزند امام حسن عسگری علیه السلام است دارند و همچنین متعرض سایر خصوصیات و غیبت طولانی و علائم ظهور آن حضرت می باشند و از حضرات پیغمبر و ائمه طاهرین هر یک روایت شده بسیار و به مراتب بالاتر از توأتر است.)

در کتاب خود نفایس شمه ای	گفته ام ورچه بودیک از هزار
غیبت مطلق چونورش مظهر است	در حجاب غیب شد خورشیدوار
غائب است و نفع او چون آفتاب	درورای ابر باشد برقرار
دشمنش را اگر پدر بودی نبود	منکر خورشید در نصف النهار
صافیا چون دیدیش با چشم دل	گر کسی شد منکر او غم مدار
هم بچشم ظاهر اداری خلوص	باش اندر دیدنش امیدار
گر شعاع آفتاب نور بخش	هست اندر دیده خفاش تار
سهل باشد، پرتویی زان نور نیست	نیست سنخیت چه باید کرد کار
نوریان هستند چون جویای نور	ناریان رادل بودهم سوی نار
ماه را با گل تواند کس نهضت	گر بگیرد از نم دریا غبار
موشک کورار نبیند آفتاب	یاسگی بر ماه بنماید عوار
نزع می آن نقص بیند آفتاب	نه زعوعو این شودمه لکه دار
دیدن ماه هم بقدر بینش است	فهم کن گردانشت آید بکار

هست چون عالم مقام امتحان تاتمیزگل دهددانا ز خار
ابلهی چنداز غیابش مغتنم گشته وکردندبی شرمی شعار
دعوی باب و نیابت ای عجب سرزداز بعضی سبک مغزان خوار
چون شریعی (1) ونمیری (2) بن هلال (3) شلمغانی (4) و جزاینها از شرار

1

- (نام او حسن و کنیه او ابو محمد است و اول کسی است که ادعای مقام نیابت خاصه امام زمان را نمود و بر آن حضرت افترا بست و توقیع رفیع بر لعن و براءت از او صادر شد و شیعیان از او کناره گیری کردند).

2- نام او محمد بن نصیر است و ادعای نیابت و وکالت و مقام محمد بن عثمان را نمود. پس مدعی شد که من از طرف امام علی نقی علیه السلام که خدا است پیغمبرم و قائل به تناسخ بود و ارتکاب اعمال شنیعه راحتی باماد رو خواهر حلال می گفت و از او ماندهمین روسای مسلک بهائی بعضی اعمال قبیحه نقل شده که ذکرش خلاف نزاکت است).

3- نامش احمد بن هلال و مدعی محمد بن عثمان در باب وکالت بود و توقیع رفیع در رد او بدس حسین بن روح شرف صدور یافت).

4- اسمش محمد بن علی است. شرح حال و عقاید باطله عجیبه و کارهای ناپسندیده و قبیحه او مفصل است. بالاخره بطلان حرفش بر همه ظاهر و در سال سیصد و بیست و سه هجری کشته گشت و غیر از اینها هم اشخاص دیگری مانند حلاج و محمد بن بلال و غیره در زمان غیبت صغری و بسیاری هم در زمان غیبت کبری ادعا کردند).

در زمان پادشاهان مغول نیز شیادان بدن دازهرکنار

قصه عباس شاه و خاکیان هست در تاریخ آن شه برقرار

ملحدانی دیگر از بس حرص و آز با همه اخلاق رذل و حال زار

با صنوف عیب و نقص نفراط جهل دم زدند از مهدویت آشکار

قائده ریک در این حرف سخیف شور شهوت حرص جاه و اقتدار

تازگی هم گفت مصروعی منم (1) آنکه اورا داشت عالم انتظار

(1) - مقصود علی محمد شیرازی پسر سید رضای بزاز است که سنه 1260 ادعای ذکریت کرد. سپس ادعای بابیت و نیابت حضرت امام عصر را نمود. بعد ادعای مهدویت در او پیدا شده و خود را امام زمان و مصلح موعود معرفی کرد. پس از آن ادعای پیغمبری نمود و در 1266 تمام دعاوی خود را منکر شده توبه کرد، و توبه نامه خود را نزد ناصرالدین شاه فرستاد و در همان سال به مجازات خود رسیده و اعدام شد. بعضی این اختلاف دعاوی او را با جمع به خبط دماغ او دانسته اند که بر اثر تابش آفتاب در وقتی که می خواست تسخیر شمس نماید مخطب گردید.)

احمقی نادان و عاری از شرف پست طبعی سست مغزی بی مهار (1)

چون فساد قول و فعلش بدعیان لاجرم سوی درک بر بست باز

گشت رسوا شده دار انتقام و از وجود او نجس شد چوپ دار

گر نمی بودی مخطب از چه روی هر زمان زونغمه ای شد آشکار

گفت اول سید ذکرم سپس گفت باب حجت در روزگار

پس بگفتار نائب خاصم چو دید شد به بعضی مردم نادان سوار

بعد از آن گفتا که من خود می‌دهیم قائمیت یافت بر من انحصار

زان سپس بالاز دو گفتار به من کرده حق امر نبوت واگذار

اولین کس بد که شد مومن به من احمد و پس حیدر و الاتبار (2)

(1- شاید بعضی گمان کنند بعضی کلماتی که در این اشعار است فقط بعنوان مذمت و هجو آورده شده در حالیکه اهل اطلاع می‌دانند همه این کلمات و مطالبی که به این طایفه نسبت داده می‌شود بیان واقع و نسبت به آنچه تاریخ و مردمان مطلع از این طایفه نقل کرده اند بسیار مختصر است. کسی که بخواهد دزدی یا چاقو کش یا آدم کشی را به این اوصاف معرفی کند ناچار باید بالفظ دزد و آدم کش او را بشناساند.)

(2- در مجلس معروفی که در حضور ناصرالدین شاه زمان ولیعهد او در تبریز با حضور علماء تشکیل شد و سید علی محمد شیرازی از عهده جواب مسائل خیلی آسانی که هر شاگرد مکتبی می‌داند بیرون نیامد از او پرسیدند که تو گفته ای: «اول من آمن بی نور محمد و علی» این عبارت از تو است؟ جواب داد: بلی از من است. ملاحظه کنید کسی که ادعای بابیت داشت یاوه گوئی را بجائی می‌رساند که از همان امامی که خود را باب علم و یانائش می‌داند؛ خویش را بالاتر بشمارد و نفهمد که یک نفر نمی‌شود نسبت به شخص دیگر هم تابع باشد و هم متبوع.)

تابه آنجارت حرف یاوه اش کز خدائی دم زد آن عاری ز عار

طرفه تر این بد که گه از خوف و بیم زادعای خویش می‌جستی فرار

گفت در شیراز در مسجد صریح من نیم حجت نه بایم نه مدار (1)

از برای ناصرالدین شه نوشت (2) توبه اش را با کمال انکسار

نقطه اولی گراین نادان بود چهل پس بماند ملاک اعتبار

1- (پس از اینکه در حکومت حسین خان اجوانباشی چوب بسیار بر پای اوزدند و بمسجد و کیل رفت؛ اظهار توبه و انابه کرد و پای شیخ ابوتراب را بوسید. قریب شش ماه در حبس بود تا سواران معتمدالدوله و گرجی او را به اصفهان بردند. او به سیاست خود را حسب الامر دولت روسیه که مطابق نوشته کنیاز دالفور کی روسی موسس بابیگری بودند، او را مخفی نمود) (بتاریخ روضه الصفامراجعه شود)

(2- توبه نامه اش عیناً در بسیاری از کتابها چاپ و منتشر شده است.)

وربه مکرو حيله اش کس می شد ولی

پس به شیطان بایدت کرد افتخار

از عبارات سخیفش در بیان (1)

وانهمه اغلاط بی حد و شمار

و آنکه گوید بعد داود و زبور

بود موسی در مرور روزگار

من چه گویم هست ممکن امتحان

بهر آن کوهست حق را خواستار

دین اگر شدادن دادن بهرزن

درزنا تابلکه گردباردار (2)

ای دوصلعنت براین آئین ودین

که از آن چون صاحبش آید بار

1- آنقدر باطیل و سخنان بی معنای غلط اندر غلط که هیچ شخص مستقیم المشاعربه آن نفوه نمی کند در بیان است که انسان متحیر می شود که برای نمونه کدام یک را بنویسد، باین همه جرح و تعدیلی که بهائی هادر آن کرده اند هنوز از بیم رسوائی آن در دسترس عموم نگذاشته اند. برای اطلاع خوانندگان این چند فقره نوشته شد (قل کل ليقولون لا اله الا الله الذی امننت به کل الوصافیین قل کل ليقولون لا اله الا الله الذی امننت به کل النعاتیین- الحمد لله الذی قد ظهر ذاتیات الحمدیات با طراز طراز طرزانیتة و اشرق اکونیات با شراق شوارق شراقیتة جلا کما رفعا بیها بحیانا جملا نا جمولا نا عظمانا)

2) یکی از قوانینش آن است که اگر از کسی فرزند نمی شود زنش بایگانه هم بستر شود (زهی خجالت و رسوائی)

گربدی برهان به تطبیق عدد

هر مطابق بدولیی کامکار (1)

وربود تطبیق رارسم و اثر

هست اینان راضررکن اختیار

هست تاریخش ضلالت کز خری

دم زدا زاضلال مردم در چهار

ساغر حافظ کجا گرد ددلیل

کز ضلالت یافت بی شک انکسار

(1- اشاره است به استدلال علی محمد باب و جواب آن در مجلس معروف، اسم من علی محمد به حساب ابجد (202) است و بارب وفق دارد. نظام العلماء جواب دارد که هر علی محمد و محمد علی بارب وفق دارد، پس هر علی محمد و محمد علی می توانند این ادعا را بنمایند و علاوه بر این شما باید ادعای ربوبیت کنید نه بابیت! در جواب گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور اورا می کشید. نظام گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ گفت: بلی، نظام گفت: شخصی یا نوعی؟ گفت: شخصی، نظام جواب داد که نام مبارک او محمد بن الحسن و نام مادر او نرجس و نام تو علی محمد و نام پدر و مادرت چیز دیگری است. در همین مجلس بود که علی محمد باب را امتحان کردند و او از عهده جواب هیچ یک از سئوالات که بسیار سهل و ساده بود بیرون نیامده مشتتش باز شد. باری غرض این است که اگر تطبیق علی محمد با رب با وفق لفظ ساغر که در شعر حافظ است با تاریخ ادعای او دلیل باشد؛ پس همه کس می توانند دعوائی کند و صدها از این گونه تطبیقات ارائه دهد، پس چنانچه ذکر شده ضلالت هم مثل ساغر مطابق با تاریخ ظهور علی محمد است (1261) و حسین علی بهاء مطابق است با کوربی بها و همچنین با گرگ بدو عباس که مقصود عباس افندی است مطابق با وسواس و شوقی مطابق با شیطان پلید است.)

هست کوربی بهانام ولقب
ازبها کن جمع یابی بی غبار
هم بوداندرشمارگرگ بد
گشته اغنام ضعیف اورادچار
هست هم عباس وسواس ای پسر
چون ز الخناس آمدیادگار
نیزشوقی هست شیطان پلید
گرکنی تطبیق گردی شاه خوار
باری اوچون رفت، یارانش زپس
مسلکی کردندهریک اختیار
گفت اورانائبم صبح ازل (1)
بودم اورا چون همیشه مستشار
برخلافش مردکی شاید دون (2)
نطفه شیطان پلید نابکار
دزدمال ودزد جان ودزد دین
بد لعاب وبد شمار وناگوار
قره العین اربها گفتش، نداشت
نزد دانایان بها واعتبار
تا خورد از شیر برخی گوسفند
تا شود برپشت مشتی خرسوار

(1- میرزایحیی صبح ازل برادر بزرگ بهاء است که خود را جانشین علی محمد باب می شمرد.)

(2- مقصود حسینعلی نوری است که قره العین به اولقب بهاداد.)

بی حیائی کرد کامل پا نهاد
درمقامی کش محال آمد گذار
گفت درباطن که تک پیغمبرم
با کتاب تازه ای از کردگار
باب درمن یظهر (1) ار گفته سخن
نیست قولش راچو بولش اعتبار
ورازل کرد نائب بر خطاست
کز جنون اورا بند گاهی فرار
یعنی از اینرو شکر خورده است باب
که مراتعین نکرد و داشت خوار
ناگذشته زان پیمبر مد تی
نسخ دینش داد این یک انتشار
نه بدانش متکی نه بردلیل
از توانائی و معجز بر کنار
باچنین حال و چنین اخلاق زشت
کرداندر خفیه دینی برقرار
بی اصول و بی فروع و بی اساس
نز خرد چیزی مرا اورا انتصار

(1) باب گفته بود من یظهره الله بعدد مستغاث - دوهزار و یکسال بعد - ظاهرمی شود و بی مطالبه دلیل و معجزه باید دعوایش را پذیرفت. از این جهت به دست عده ای مانند حسین میلانی و میرزا اسدالله ملقب به دیان و مکنی پابوالشرو و رسیدگوهری هندی و بعضی دیگر از جمله حسینعلی بهاء بهانه افتاد و هنوز چند سالی نگذشته برخلاف گفته خود که «من یظهر سال بعد می آید» خود را من یظهر خواند.

لاف معشوقی زدن با روی زشت
پیش طبع پاک آمد ناگوار
باقدم بوی بد موی سفید
راستی شد عشق بازی خنده دار
دین مخفی چیست دام و حلقه ای
که از اوشد ابلهی در زیر بار
رفت تاجائی که نزد ابلهان
خواند خود را خالق لیل و نهار
حمق مردم بین که برخی از عوام
پیش گشتند، اف بر روزگار
زین گروه عامی انعام خو
معنی بل هم اضل شد آشکار
این جهالت نیست امر تازه ای
ای بسا کس از خرد بیگانه وار
احمقانی چند در عالم هنوز
گاو را دانند حتی کردگار
این دغل را مردمان با خود
بار ها کردند هریک اختیار
از دلیل ملزم خصمش نبود
غیر تلبیس و حیل راه فرار
بس که دارد مختلف هر جا سخن
بس که دارد گفته های او غبار

بر مریدان مدعایش تا کنون
مانده است اندر حجاب استتار
زین هزاران رنگ بر قلمون صفت
هر زمان طوری دگر شد آشکار
گاه گفتم من حسینم آنکه سر
داد در راه رضای کردگار
از تناسخ پای خود بر تر نهاد
با مریدان گفت اینان در چهار
این سر من آن بود کاند در تنور
جای دادش خولی ملعون خوار
گاه گفتم من مسیحم من مسیح
آنکه از دست جهودان شدم دار
گاه گفتم نه حسین و نه مسیح
من رسولم مرسلم پروردگار
گاه می گفتم که من خود مرسلم
جسته ام در کسوت انسان قرار
من خداوند عزیز قادرم
کرده ام در عالم امکان گذار (1)
گاه گفتم نه من اینها نیستم
مسلم مرسلان رادر قطار

(1) نه تنها خود را خدا خواند بلکه پسر خود را هم بخدائی معرفی کرد و در یکی از الواح خود نوشت: من الله العزیز الحکیم الی الله العزیز الحمید، و در این جهت از باب تقلید نمود که به ازل نوشت: هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب.)

از شنیعه (1) بس که بدبر من رسید
کرده ام لابد سوی عکا فرار
گاه می گفתי ازل مولا بود
هست همچون باب بر من شهریار (2)
گاه می خواندیش زندیق فضول
تابعینش را شمردی ز اهل نار
گاه گفתי من همان من یظهرم
شدم بشرباب مارا در چهار
گاه گفתי باب خود آقای ما است
جان و جسم صد چو من باش نثار
این تذبذب وین دعاوی زین فضول
وین مریدان خر بی ننگ و عار
آدمی را راستی مدهش کند
می شود هر عاقلی آشفته وار
باز گردید از خطای جاهلان
تا شوید اندر دو عالم رستگار
گرسیزی بدبهای این بها
عاقلی کردی ولایش اختیار

(1- برای خوش آمد اهل سنت شیعه راشنیعه می گفت و تسنن اظهار می کرد و همه هفته در نماز جمعه سنیان حاضر و به پیشنهادشان از روی تقلب و حیل اقدامی کرد.)

2- (بها در ضمن کاغذی به ازل می نویسد که: مرا چون مگسی در خانه خود بشمار، اما بعد ااو را از ندیق و گوساله سامری خواند.)

ای که هستی عامی و غافل ز راه
جستجو زاینان تو راناید بکار
چون نباشد احتمال راستی
در کلام این گروه نابکار
از چه گردی گرد دام و دانه شان
یحتمل زین جستجو یابی ضرار
جمله می گویند موعود رسل
چون عیان سازد به امر حق عذار
پر ز عدل و داد می سازد جهان
یابد از او دین یزدان انتشار
می شود بر شرق تا غرب زمین
خود به نفسه فاتح و فرمان گذار (1)

(1- میرزا ابوالفضل گلپایگانی هم در اول کتاب فرائدش به این مطالب اعتراف نموده، حتی خود سید علی محمد باب هم در نفسیر سوره کوثر به صراحت به بسیاری از خصایص حضرت امام زمان که فرزند امام حسن عسکری است و آیات و اخباری که در خصوص آن بزرگوار رسیده و شرح حال و معجزات آن حضرت؛ اعتراف کرده وائمه را از حضرت امیر تا امام دوازدهم نام برده و به صراحت اقرار به وجود مبارک آن بزرگوار نموده و می گوید؛ امر او مانند آفتاب دروس روز روشن است و برای خودش تقریبی می خواسته همان دعوائی را که شیخیه دارند بنماید. منتهی بعد از اثر شدت مرض دماغ و تحریک اجانب و بعضی از شاگردان سید کاظم مانند ملاحسین بشرویه و غیره که می خواستند مقابل دکان حاج کریم خان و حسن گوهری دکان دیگری باز کنند دعاوی بالاتر نمود.)

نه هر آن کس دعوی این مقام
ورندانندش یمینی ازیسار
سیما آن کس که شد کارش به عکس
گشت زاول حبس و آخر شد به دار
قریه ناکرده نورانی ز عدل
روز روشن شد به چشمش شام تار
بالضروه ختم شد پیغمبری
بر رسول هاشمی کامکار
مهدی مهد دماغت روز و شب
گوید این بیت متین باختصار
بی دلیل و مدرک و بی مستند
ادعا از هیچکس باور مدار
نزد کل، خاتم به معنی آخر است
ور جزا و باشد مجاز و مستعار
اهل تفسیر ولغه در مثل آن
مرجعند آخر نه وهم و اعتبار
آخر مکتوب چون خوردی همی
یافت اندر مهر این لفظ اشتهار
خاتم ان پس شد که نقش نگینش
نام صاحب کاین تناسب شده کار
پس به انگشتر بشد خاتم مقول
در نگینش مهر چون شد برقرار

بعد از آن بر مطلق انگشتی
گفته شد اندر مرور روزگار
پس اگر زان قصد شد زینت بود
از تجوز چارمین اندر شمار
هست این سبک مجازی از مجاز
و از مجازی وین بسی تیره است و تار
نیز ربطش نیست بامعنی اصل
در وضوح و طبع دارد از زجار
زین سبب در هیچ جاش اطلاق نیست
تا نباشد صارفی یا اضطرار

(خلاصه مطلب آنکه به اتفاق تمام مفسرین و اهل لعنت مراد از آیه (ولکن رسول الله و خاتم النبیین) این است که پیغمبر اکرم آخر همه پیغمبران است و از زمان نزول آیه تا کنون کسی غیر از این نگفته است. چه آنکه خاتم به قرائت عاصم، به فتح تابابه قرائت سائر قوا، به کسر قرائت شود اما به کسر که واضح است و اما به فتح، برای آنکه معنی خاتم آخر و پایان است. پس خاتم النبیین یعنی کسی که به او فرستادن پیغمبران خاتمه یافت و نمی شود مراد از خاتم رازینت گرفت. زیرا اولاً استعمال خاتم در مهر مجاز به مناسبت وقوع آن در آخر مراسلات است و اطلاق آن بر انگشتی که نقش نگینش نام صاحبش باشد به مناسبتی است که بامعنای مجازی اول دارد که: مهر بودن نگین آن است و اطلاقش بر هر انگشتی مجازاً بمناسبت شباهتی است که بامعنی مجازی دوم دارد. پس تا اینجا سه مجاز لازم شد. و اگر خاتم را بگوئیم و از آن به مناسبت آنکه انگشت رزینت است اراده زینت کنیم چهار مجاز لازم آید که علماء ادبیات آنرا اجازه نمی دهند. و ثانیاً از اینگونه مجاز طبع و ذوق سلیم که عمده ملاک در صحت تجوز است متنفر است. و ثالثاً سابقه ندارد که احدی از عرب این چنین استعمال کرده باشد. و رابعاً فرض این گونه مجاز گوئی جایز باشد، چرا باید بدون قرینه و صارفی از معنی حقیقی صرف نظر نمود.

فضله گلپایگان چون دید نیست
چاره جز تسلیم پس بیچاره وار
زادفی الطنبور آخری نغمه
تا کند بنیان جهلش استوار
گفت می باشد نبی منباء ز خواب
زدبه نهر ژرف بی راه و گدار (1)
ورنه ناخورده به گوش یک عرب
این چنین حرفی که شد و همش مدار
چون عرب عبری نمی داند چسان
می توان کرد این عبارت اختیار
خاتمیت رافقط این آیه نیست
مستند تاراه یابد انحصار
هم دلیل اوست آیه ابتغاء (2)
هم بود برهان نصوص بی شمار

(1- اشاره است به شبهه بی مبنای دیگر که می گویند نبی در لغت عبری یعنی خواب بیننده. پس خاتم النبیین یعنی آخر خواب بینندگان. واقعاً انسان از این مزخرفات عصبانی می شود. اولاً: کی در لغت عبری معنی نبی این است، و ثانياً: لغت عبری چه ربطی به لغت عربی دارد و الا ممکن است نبی به لغت ترکی یا چینی و هر لغت دیگری معنی داشته باشد. تمام عرب ها و اهل لغت برخلاف این حرف واهی اتفاق دارند.)

(2- ومن یتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهوفی الاخره من الخاسرین) (آل عمران، 84)

هست کافی خطبه یوم الغدير
واضحديث منزلت هم آشكار(1)
بد ضروري و مسلم نزد كل
خاتميت ز ابتدا همچون نهار
زين گذشته بعث بهر حاجت است
نه جزافي اي عزيز هوشيار
شرح احمد رايچه نقصي ديده اي
كزيپي تكميل داري انتظار
وانگهي اين گونه دين و مسلكي
كي شود بانوع اديان همقطار
بر اساس ظن و تاويل و خيال
كس نديده ديني اندر روزگار
شعر شاعر نظم فاطر حرف پوچ
نقل ميلي خواب ناشي از بخار
خود بده انصاف آيامي شوند
ناسخ دين نبي ذي الفخار
باد و صد من از سر ريشم يك سخن
زين گروه آخر نگرده استوار
از رجز خواني بر عامي چه سود
وانگهي اندر خفانه در چهار

(1- اشاره است به حديث مسلم معروف كه پيغمبر به اميرالمومنين فرمود: «انت مني بمنزله هرون من موسى الا انه لاني بعدى.»)

گر هنر داری بر صاحب هنر
 گوی مردی زن چومردان آشکار
 هست جنگی آنکه در میدان جنگ
 پانهد بی بیم روز کارزار
 اشک چون جاری شود ظاهر شود
 فرق چشم خشک و چشم اشکبار
 گربتاویل کتاب است و خبر
 پس بود فرعون ابتر کردگار
 گوی در بحر فنا شد غوطه ور
 لاجرم بنمود از الاگذار
 یا هر آنچه گفته ام یا گفته اند
 بر علیّهت نیست باعث برنقار
 زانکه تاویل تمامی ممکن است
 می توانی گشت بامایار غار
 نصف لوح فاطمه گر شد دلیل
 بعض دیگر از چه نبود پایدار

1- حسینعلی برای اثبات حقانیت باب درایقان به ذیل خبر لوح حضرت فاطمه که می فرماید (فتدل اولیائی فی زمانه ویتهدادی رئیسهم کمایتهدادی روس الترك والدیلم فیقتلون و یحرقون) تشبث جسته و راه مغالطه و فریب عوام را پیموده و گفته دوستان خدارا در قلعه شیخ طبرسی و زنجان و غیره کشتند و باقی خبر را که صریح است به امامت همه ائمه اثنا عشر تا حضرت حجه بن الحسن، انداخته است. به این حدیث رجوع کنید تا از مغلطه کاری رئیس بهائی هادر کتابش مطلع شوید. در ذیل حدیث قبل از فقره مذکور پس از تصریح به امامت حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام پدر حضرت حجه می فرماید: «واکمل ذالک بابنه م ح م د رحمه للعالمین» یعنی و به کمال می رسانیم امامت را بفرزند امام حسن عسکری که اسمش محمد است و از برای اهل عالم رحمت است.

آیه تدبیر امر ارشد دلیل (1)

بعد تاویلات و گفتاری قصار

در میان موسی و عیسی چرا

فاصله شد پانصد بعد از هزار

تا ظهور باب بیش از الف بود

چون نه تاریخ است فرع اختیار

فرقه ناکرده میان فی وبعد

کی کند حق در حجاب استتار

شعر منسوب ببا طاهر است

نیز اینسان باشدت گرا بتصار

(1) - آیه شریفه (یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مماتعدون) بظاهر چنانکه در تفسیر است دلالت دارد بر اینکه امر خلق و رزق و نحو آن که خدا مقدر می فرماید به توسط ملک بسوی زمین انزال می شود، و سیر آن ملک و عروجش به مقام خود در مقداری است که اگر انسان بخواهند سیر کند هزار سال طول می کشد. در این آیه مقصود معلوم نیست و آیه از متشابهات است. به هر حال چه مناسبتی با ادعای اینان دارد و به چه جهت مراد از امر، دین و شریعت است. و چگونه دین عروج می کند. و چرا مدت بقاء ادیان مختلف شده. برای آنکه با تاریخ دعوی علی محمد شیرازی مطابق شود ابتدا دین اسلام را دو یست و شصت و یک سال بعد از هجرت و 274 سال بعد از بعثت حساب کنیم. از اینها گذشته چرا میانی (فی) و (بعد) فرق نمی گذارد و کلمه فی یوم را بعد از یوم معنی می کند.

از حدیث ابابلید و غیر آن

کی شود مقصود ایشان برقرار (1)

1- گویند بمقتضای این خبر چون از «الم ذالک الکتاب» تا «الم» را بشماری 1267 می شود و مطابق با ظهور میرزا علی محمد می گردد. اما باید مبدأ تاریخ را هفت سال پیش از هجرت گفت تا این حساب دل بخواهی درست شود. در جواب می گوئیم این خبر هم حیث سند و هم از جهت دلالت بسیار ضعیف و به ویژه در فروع دین بی اعتباری این گونه اخبار قطعی و مسلم است. سند روایت ضعیف است برای آنکه از زمان عیاشی تا زمان ابی لبید - که زمان حضرت باقر است - تقریباً به فاصله 215 سال مجهول بوده و کسانی که واسطه عیاشی در نقل خبر از ابابلید هستند معلوم نیستند. اما ضعف دلالت و مغالطاتی که در این خبر نموده اند محتاج به شرح مفصلی است که اینجا محل آن نیست. بطور اجمال می گوئیم خلفاء بنی عباس سی و هفت نفر بودند و اگر خلفاء بنی عباسی مصر هم ضمیمه شود 54 نفر می شوند، نه 12 نفر. چنانچه در خبر 12 نفر ذکر شده. سفاح در سنه 132 قیام نمود نه 142 و امامت سیدالشهداء در پنجاه و یک و شهادتش در 61 بوده نه 71 و اگر مبدأ تاریخ، بعثت هم باشد 74 می شود نه 71. از اینها گذشته چرا ابتدا تاریخ را 7 سال پیش از هجرت می گیرند تا با ادعای میرزا علی محمد موافق شود. بعلاوه در نسخ موجود بحار و غیره «الرا» است نه «المرا». بالاخره می گوئیم 1267 چه ارتباطی با دعوی علی محمد شیرازی دارد؟ آنقدر استنادشان به این روایت فاسد است که انسان متحیر می شود که دامش را بنویسد! و راستی شگفت آور است که در مقابل این همه روایات معتبره و متواتره که راجع به مهدی موعود و امام دوازدهم است؛ کسی پیدا شود و به این خبر که پس از هزاران توجیه، مقصود صحیحی که بایک تاریخ معتبر و یا غیر معتبر موافق باشد از آن بدست نمی آید، متشبث شود.

اولا نبود سند قطعی و نیست
هر خبر رانزد اهلش اعتبار
وانگهی دراصل دین چون درفروع
بود و می باشد محل گیر و دار
ثانیا تاریخ بامضمون او
برخلاف آمد، درافکر و گمار
ثالثا مبدأ چرا شده هفت سال
قبل هجرت کرد بود عقلت شعار
رابعا لفظ المرأه
ازچه کردی در عبارت اختیار
خامسا محجوج باشد این خبر
نزد دانا بانصوص بی شمار
یظهر فی شبهه لیستین (1)
سنه الستین نباشد هوش دار
هست آیه لوتقول (2) بعد از آن
که نبوت شد به معجز آشکار

(1- اشاره است که اینکه درایقان نوشته فی الحدیث «المفضل سئل عن الصادق فکیف یامولای فی ظهور فقال فی سنه الستین یظهر امره ویعلو ذکره» بها بالاین مغالطه خواسته استدلال کند. ببینید رهبر بهائیگری که خود را پیغمبر می خواند چطور حقه ها و حیل هابرای فریب عوام بکار برده؟ همین یک استدلال واهی برای اثبات بطلان همه حرفهایش کافی است. زیرا اولاً «سئل عن الصادق» غلط است و باید نوشته شود: «سئل الصادق» و ثانیاً در جلد 13 بحار عبارت این فقره از روایت اینست «فقال یظهر فی شبهه لیستین» و این مرد «فی شبهه لیستین» را «سنه الستین» می نویسد.)

2- می گویند این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه هر کسی چیزی به خدا نسبت داد، برخدا لازم است که او را هلاک و ویتین او را قطع نماید. و حال آنکه به شهادت آیات شریفه قبل این آیه در مقام تأکید حقانیت تعالیم پیغمبر و صدق دعوت آن حضرت است و نمی شود پیغمبر اکرم که خدابه صریح آیات کثیره قرآنی و اخبار و تواریخ معتبره مسلمة با معجزات ظاهره او را بسوی مردم فرستاده دروغی برخدا بنهد و از پیش خود و هوای نفس چیزی گوید «و ما ينطق عن الهوى». نه اینکه مقصود این باشد که هر کس چیزی گفت و به دروغ ادعای مقام نبوت کرد خدا دهنش رامی گیرد و هلاکش می سازد. زیرا این حرف خلاف حکم عقل و ضرورت و آیات بسیار قرآن که راجع به انبیاء گذشته و پیغمبر اکرم نازل شده است می باشد. برای آنکه همه دلالت دارند که خدا بوسیله اظهار معجزه به دست پیغمبرانش حق را از باطل و صادق را از کاذب آشکار می سازد. لذا به پیغمبر خاتم خطاب می فرماید: اعجاز قرآن را که یکی از معجزات او است اعلان فرماید و بگوید: «لئن اجتمعت الانس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا». علاوه بر این اگر مراد از جلوگیری و منع خدائی، منع تشریعی است که به صریح ادله حرمت، تکذیب گردیده، و اگر منع، تکوینی است و جلوگیری تا حدالجا و اجبار بر ترک، نقض غرض و خلاف حکمت است. چرا که انسان فاعل مختار است و اگر بنا بر جبر باشد بعثت پیغمبران لغومی شود. علاوه بر این اثبات نبوت پیغمبر با این آیه، مستلزم دور است.

ورنه شد نقض غرض بی گفت و گو

بر خلاف حکمت امد اضطرار

هم شود لازم که هر کس ادعا

کرد چیزی صدق را باشد مدار

لازم آید نیز افحام نبی

بعث می گردد عبث در روزگار

استناد ادعایش بر نفوذ (1)

جمع ضدین است روشن چون نهار

بت پرستان را بود بی شک نفوذ

بیشتر ز اینان هزار اندر هزار

انقیاد جمعی ار باشد دلیل
بس بهر منقاد باید شد شکار
ورشود تسلیم پس ما بر حقیم
قول ما زین اصل گردد پایدار
چهار صد میلیون مسلمان این زمان
بر مسلمانی نمایند افتخار
پیروان حجه بن عسکری
آنکه شد بر ما سوی الله شهریار
قرنها باشد که اندر راه او
جملگی دارند چشم انتظار

1- جواب است از اینکه می گویند چهار چیز دلیل حقانیت است: ادعا، استقامت، نفوذ و شریعت. خلاصه جواب اینست که نه این چهار چیز دلیل است و نه در علی محمد و حسین علی موجود بوده است.

مدعی را مستند با ادعا
لازم آید ورنه یابد انکسار
زاوّل امر استقامت یا نفوذ
نیست پس باید نمودن اصطبار
درمیان چيست تکلیف و کدام
مذهبی را مرد سازد اختیار
این دورا کی بود رأیی مستقیم
تا شود هر استقامت را مدار

جز تذبذب در خیال و قول و فعل
کس ندید اندر جهان واستتار
گر پیمبر پس تقیه از چه رواست
خدعه و کذبش چرا آمد شعار
عقل بیزار است از آن پیغمبری
کز تقیه نیست او راننگ و عار
ور بود منتج نباشد ورنه هست
مقنع (1) وامثال را شرح استوار
هم شریعت نیست ور باشد کدام
جز خرافاتی که باشد خنده دار
گر شریعت هست تحلیل حرام
حق بود با ملحدان رودبار (2)

(1) - حالاتش مفصلاً در تواریخ ضبط است.

(2) - مانند ابوعبدالله حسن که به علی ذکرة السلام معروف است. دعوت الحاد کرد و در 17 رمضان سنه 559 مردم را جمع کرد و نماز عید گذارد و به مردم اعلام کرد که تکلیف برداشته شده و اکثر قهستان و رودبار را همراه کرد و بیست و دو سال پادشاهی نمود.

ور به بیت العدل تفویض است حکم
پس چه حاجت بر بهاء از این قرار
نسخ تأسیس شریعت در جهان
نیست امر شوروی رادر قطار
بود از وضع قوانین چون بعجز
لاجرم گفتا چنین بیچاره وار
در کتاب نامقدس امر چند
کز بیان کرده است آن مردود خوار
بارسول ظاهر و باطن همه
شدمخالف نزد اهل ابتصار
ور مجازات زنا نقدی بدی
پس زنا براغنیا شد واگذار
بلکه باشد بر گدا تفویض امر
زانکه او را نیست مالی مستعار
هر که شد شهوت پرست از مردوزن
می رود زین حکم طبعا زیر بار
چون زنا هر گونه شد تجویز شد
کس ز خون خود راندارد اختیار
تا شود گستاخ هر جا دختری است
بر زنا اندر مرور روزگار
بکر گر نبود شب اول عروس
حکم او را کرد عفو آن نابکار

از چه واجب گشت سوزاندن کسی
که بسوزانید بیتی رابه نار
قتل نفس از بهر مشتی چوب و نی
به به از این حکم و این حکمت مدار
غمس در بحر طهارت گر نمود
آنچه از اشیا است تا روز شمار
فضله سگ با بها دارد چه فرق
پاک و پاکیزند هر دوزین قرار
سم مسری شد ولو غ سگ چرا
ناکند پرهیز زان پرهیز کار
نیز باشد اتفاق بول سم
زار تکاب او خرد سازد فرار
ورچنین پس از چه حکم سجده کرد
در خصوص طاهر این قانونگذار
نقض این حکم ار نماید عیب نیست
میلی است تا آخر نباشد عیب عار
منع تنها از نکاح زن پدر
کرده این بی شرم بگسسته مهیار
شرم از حکم لواطه از چه کرد
من نگویم سراورادر چهار
شارع احکام و شرم از حکم نیست
جز تناقص نزد دانا در شمار

ازچه شد ممنوع تحصیل علوم
وازچه باید کور و کر آورد بار
وربود ممنوع شوقی ازچه روی (1)
درمدارس سالها افکند بار
گرولی عباس می بودی نبود (2)
برسری از انگلیش افتخار
یا اولی الابصار آخر بنگرید
سوی این دین ساز واین مشتی
واین تقلبها وانواع حیل
رنگ گوناگون ووضع ناگوار
آری اینسان باشد ان شرع کثیف
که بدست اجنبی شد ابتکار
باری اندر پیش بانصاف مرد
جز ضرر نبود نتیجه زین چهار
وربود عصمت به فعل مایشاء
هست شیطان را طرق اعتذار
وربه صلح کل ابدی اورهنما
جز مریدان راچرا خواند اهل نار

1- (شوقی افندی پسرضیائیه دختر بزرگ عباس افندی است. پدرش بنابه قول بهائیانی که بعد از عباس افندی جانشینش را شوقی افندی می دانند؛ میرزا هادی بوده و بنابه گفته اتباع میرزا محمد علی برادر بزرگ عباس افندی که میان بهائی ها به غصن اکبر معروف است پدرش خود عباس افندی بوده. او آنقدر به عیاشی سرگرم بود که از تحصیل بازماند و در امتحانات اکسفورد و بیروت رفوزه شد.)

2- (عکس مجلس جشنی که عباس افندی تشکیل داده و الامبی انگلیسی به اولقب و نشان سری داده در دسترس عموم و سند افتضاح اوست.)

با مسلمانان خصوصا اهل علم
این عدوات از چه باشد وین نقار
مرد دانا را ملاقات از چه کرد
منع سخت ار نیست بر قلبش غبار
زین بها و این بهائیها قلم
گر کند تحریر گردد شرمسار
گر دهم شرح مزخرف ها به من
خورده می گیرند اهل افتکار
پاره ای گویند کس هرگز ندید
بر سمند رهزنی چون وی سوار
من همی گویم که کس خرتتر ندید
از مریدان وی اندر روزگار
بس مدارا کرد قهر ایزدی
تا زحد خویشتن بگذشت کار
هرچه را رشتند این قوم دغل
داد بر باد فنایش پود وتار
بهر رسوائی این قوم فضیح
مردمانی برگزیدند از هر کنار
باد از اسلام ایشان را جزا
اجر هر یک باد با پروردگار
خجلتم اید که چرخ دون نمود
بازی خود را به ما هم برگذار

بهر ترویج چنین بی شرم مرد
و از برای خنده تا روز شمار
فضله ای را کرد از گلپایگان (1)
کرمکی تا رفته رفته گشت مادر
بی بهائی پیرو دین بها
بر خر نادانی و ذلت سوار
مردکی نادان بعکس نان خویش
از فضایل چون مرادش برکنار
فاضلش خواندند گر برزخی زجهل
یا ز روی مصلحت پوچش شمار
فضل کی باشد عبارت بافتن
یا نمودن باطلی رنگ و نگار
فاضل ار این پس دگر مفضول کیست
جز بها و هرکه او را در قطار

1- مقصود ابوالفضل گلپایگانی است. وی چنانکه بسیاری از موثقین که با او معاشرت داشته اند نقل می نمودند از همان ابتدا که در گلپایگان بود فاسدالعقیده و بی مبالات بوده و تنهاداعی او بر تقویت امر این دین سازان و شایان عصر حاضر، اعوجاج و حب جاه و سیر کردن شکم و اعمال مقاصد حیوانیه بوده و الا مکرر مخصوصاً در موقعی که در اصفهان بوده بی عقیدگی خود را به این بساط شیادی به چندین نفر از اهالی گلپایگان از اهل علم و غیره اظهار داشته بود و در مواقع دیگر هم این مطلب از او آشکار گردید. چنانکه در استنطاق نامه که از بابیهادر سال 1300 قمری در زمانی که کامران میرزا وزیر جنگ و حاکم تهران بوده در نظمیه بعمل آمده، وی یکباره پرده از کار برداشته و بی عقیدگی خود را باین مسلک فاسد اعلام کرده است و مخفی نماند که مشارالیه برخلاف آنچه مشهور در بین بهائیهاست کمال و معلوماتی هم نداشته. بلی باین وصف او را بایداستاد باب و بهاوشوقی گفت.

فضل باشد حل اشکالات قوم
نه به هر مشکل نمودن خود دچار
آنکه از هر علم آمد بهره ور
فاضلش گویند اهل اعتبار
از بزرگان شهر ماگرد جهان
داشتی وقتی چو خورشید اشتها
و اسف کاین فخر و این نام و نشان
زین وجود نحس شد در استتار
آب و خاکی کاین چنین کس پرورید
مر مرا از این وطن ننگ است و عار
صافیا خوش باش کز اهل کمال
هست سنگین باز طرف این دیار
گر نباشد کس منم بس کز دم
زنده گردد قلب مرد هوشیار
این منم کز غایت فضل و هنر
بر وجودم دانش آرد افتخار
چرخ چون من غائصی در بحر علم
دیده بس کم در مرور روزگار
این بسم کز روی هوش و معرفت
رد باطل یابد از من انتشار
قول من خود شاهد حال من است
چون نسیمی کایدت از لاله زار

خودستائی گر چه گاهی لازم است
از توای صافی نشاید هیچ بار
توکجا و کیستی و چیستی
تاشوی باهل دانش هم قطار
الغرض کوتاه می سازم سخن
باز گویم نکته ای باختصار
این عجب باشد که بااین ملحدان
از جهالت برخیا هستند یار
وانگهی آرند درسرو علن
خویش را از مسلمین اندر شمار
گفت دشمن برسه قسم است ای پسر
حیدر صفدر ولی کردگار
دویمی زیشان محب دشمن است
سیمی باشد عدو دوستدار
برمفاد نص نقل و حکم عقل
بغض فی الله کشت ایمان رامدار
بایدت صافی تبری زین گروه
خواهی ار باشی به گیتی رستگار
بدمگو و بدمخواه و بدمکن
پیشه کن نیکی که ماند پایدار
دین بی تحصیل زر از کف منه
تانگردی دردو عالم خوار و زار

روزی آید کز من و تو نام نیست
در کجا شد آنکه باما بود پار
هر که بینی در جهان از نیک و بد
بر خرد خود می شود آخر سوار
کیست هالک آنکه از ره شد برون
کیست ناجی آنکه شد پرهیز کار
گربمانی بر صراط مستقیم
به که ماند از تو قصر زرنگار
از پی مدح ولی حق ز طبع
ریزم دایم درهای شاهوار
ای شه دین مهدی صاحب زمان
ای فروع دیده امیدوار
ای خرد مانند من خاک درت
ای وجدت هر دو عالم بر قرار
ای ولی عصر ای غوث زمان
اسم اعظم آخرین هشت و چار
رفت دین از دست شاهها همتی
دستی آخر، ز آستین دستی بر آ
صبر ما در انتظارت شد تمام
جان ما اندر فراق شد افکار
نیست ما راجز تو کس فریاد رس
رس به فریاد ای به هر بیچاره یار

ای فدایت آنچه در عالم وجود
برخی تو آنچه آید در شمار
روزها در هجر رویت گشت شام
روز کهن بهر خدا این شام تار
دیده امید بر درتابه کی
رفت دیگر تاب و از حد انتظار
از ستم پر گشته اقطار جهان
مسلمین هستند در رنج و فشار
تاجهان را پر کنی از عدل و داد
عدل حقا پای در میدان گذار

صافیا بی خوف بر گو حرف حق
و از توکل پوش درعی استوار

* * *

